و حصرت الأفهام عن استشعار وصف قدرته

- «حصر» و «حسر» به‌معنای تعب و واماندگی
- حسرت روحی، لازم معنای خستگی و واماندگی
- واماندگی و حسرت روحی ناشی از مرور حافظه در عامل هواپیمارباییی
- قضی شنیدن حکم اعدام و مرور حافظه توسط زندانی
- غفلت، ریشه ندیدن حقائق و یوم الحسره
- شدت صوت در سین و صاد، عامل شدت معنا در «حصر» و «حسر»

«حصر» و «حسر» به‌معنای تعب و واماندگی

«و حصرت الأفهام عن استشعار وصف قدرته»؛ مرحوم مجلسی می‌فرمایند:

> **«والحصر العي في المنطق وحسر البصر حسورا كل وانقطع من طول مدى»[1].**

«والحصر العي في المنطق»؛ وقتی می‌خواهد حرف بزند نمی‌تواند، کم می‌آورد. به این معنا که خسته می‌شود؟ «عی» به‌معنای خسته شدن است. ای به‌معنای ناتوانی از اصل گفتار است؟ خیلی فرق می‌کند چون خسته شده است، دیگر زبانش تاب ندارد با اینکه از ابتدا لکنت زبان دارد. «عی»، خسته شدن است. صرف لکنت نیست. بعد از «سین» هم مثال می‌زنند. حضرت علیه السلام، در اینجا از سین مثال نیاورده‌اند، ولی خود مرحوم مجلسی از باب لغت مثال می‌آورند. «و حسر البصر حسورا، كل»؛ «كَالَ» به‌معنای خستگی و واماندگی است. «ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئاً وَهُوَ حَسِيرٌ»[2]؛ «حَسِر» یعنی واماندہ شدن.

---

[1]. علامه مجلسی، بحار الأنوار (بر اساس چاپ: دار احیاء التراث)، ج ۸۷، ص ۲۲۷.

[2]. الملک، آیه ۴.

حسرت روحی، لازمۀ معنای خستگی و وامانْدگی

«حسرت» هم همینطور است؛ «وأَنذِرهُم يَومَ الحَسرَةِ إِذ قُضِيَ الأَمرُ[1]». حسرت روحی را که همه میدانیم چیست، اما چرا به حسرت روحی «حسرت» گفته میشود؟؛ شاید از همین باب است. یعنی تا وقتی دارد میتازد، میتازد. روزی که وامانده شد، آن وقت، یوم الحسرة است. یعنی کلال و وامانْدگی و خستگی آمده است، همراه آن هم پشیمانی و ندامت و حسرت است. حسرت، یعنی دیگر توان و قوا رفت؛ «انحسر»، «کلّ». وامانده شده است و خب، همراه وامانْدگی همین حالت روحی میآید.

شاگرد: یعنی پشیمانی از لوازم معنایش است.

استاد: بله.

---

[1]. مریم، آیۀ ۳۹.

وامان‌دگی و حسرت روحی ان‌شی از مرور حافظه در عامل هواپی‌مارباایی

این جریان را خودم از کسی که تیر خورده بود، شنیدم! می‌گفت: شش نفر بودیم و پنج نفر هم نشسته بودند. سال‌های قبل یکی هواپیما از تهران به بندر رفت. در اخبار هم گفتند. قبلاً هم نقل کرده بودم. در روزنامه، عین حرف‌های این ناقل چاپ شده است و ببینید؛ جالب است. شش نفر می‌خواستند این هواپیما را بدزدند. از قبل هم از سپاه [کسانی آمده بودند و] با مسلسل آماده بودند. چون احتمال می‌دادند [که بخواهد هواپیما ربایی بشود]. شش نفر بودند. کسی که مسلسل در دستش بود، وقتی به کابین حمله کرد، کسانی که آماده بودند، او را به رگبار بستند. او افتاد و پنج نفر را هم گرفتند. کسی هم که مسلسل به دست بود هم مجروح شد. هواپیما هم سریع به اصفهان برگشت. در اصفهان نشست و به سرعت آقایی که زخمی شده بود را به بیمارستان بردند و خوب شد. بعداً شش نفر را محاکمه می‌کردند. به کسی که مجبور شده بود، گفتند آیا حرفی داری یا ندارى؟ آخرین دفاعت را بگو. گفت: من یک کلمه دارم. آن یک کلمه من این است: ما شش نفر هستیم، ولی من با این شش نفر فرق دارم. هزار بار هم که این پنج نفر خودشان را بکشند، نمی‌توانند این حال من را داشته باشند. بعد توضیح داد. اگر آن را پیدا کنند و پخش کنند، باعث عبرت است. گفت: وقتی من را به رگبار بستند، یک دفعه دیدم که مثل نوادان از سینه من خون می‌ریزد. طاهراً تیر به قلبش نخورده بود. گفت: دیدم همینطور خون از بدن من می‌رود. روی کف هواپیما افتادم. همینطور خون می‌ریخت. گفت: ظرف مدت کمی دیدم بدنم یخ کرد. خونها رفت و بدن یخ کرد. تعبیر او این بود؛ دیدش، مادی بود. گفت: تا بدنم یخ کرد و در حال مردن شدم، مغزم مثل کامپیوتر شروع کرد هر کاری که انجام داده بودم را، جلوی چشمم عبور می‌داد. بعد گفت: همینطور صحنه‌هایی که فراموش کرده بودم، خانه‌های تیمی، ترورها، همه جلوی چشمم می‌آمد. تند تند همه حاضر می‌شد. حال وقت رفتن است و کار تمام شده است؛ تیر خورده‌ای و خونها رفت. بعد گفت: خطور یک صحنه، چیز مهمی نیست. آدم یادش می‌آید که من این کارها را کرده‌ام. گفت: در این حالی که افتاده بودم، وقتی این صحنه می‌آمد، همراهش یک حسرت بود. گفت: اصلا نمی‌توانم به شما بگویم. وقتی صحنه خانه تیمی می‌آمد، یک جور حسرتی آمد که چرا من در عمرم، چنین کارهایی کردم. چرا؟! مدام چرا و چرا؟! آنها مدام ردیف می‌شد و به همراه هر واقعه یک حسرتی ان‌گفتنی می‌آمد. گفت: من مطمئن هستم که اصلاً آن پنج نفر نمی‌توانند، به‌همین وقتی عمرشان را در این راه گذاشته‌اند، چه چیزهایی برایشان پیش می‌آید و چه حسرت‌هایی می‌خورند! عینی چرا سرمایه را به این صورت هدر دادی! گفت: حال می‌خواهید از من بپذیرید یا نپذیرید، من با این پنج نفر فرق دارم. من حسرتی را لمس کرده‌ام که اصلاً قابل توصیف و گفتن نیست.

مقصود بنده، حال روحی و حال وامان‌دگی‌ش بود. الآن که وامانده شده، می‌بیند دیگر همه چیز تمام شد، حال که همه چیز تمام شد، وقتی برمی‌گردد آن صحنه را مرور می‌کند، دچار حسرت روحی می‌شود. حسرت روحی به‌معنای وامان‌دگی با اخطار و درک آن.

قضی شنیدن حکم اعدام و مرور حافظه توسط زندانی

آن استاد، اسفار درس میدادند؛ از رفیق خودشان میگفتند. در درس میگفتند: من یک رفیقی داشتم. آمد به خود من گفت که من یک چیز باورنکردنی دیدم. در زمان شاه در زندان بودم؛ بعد از ظهر، پاسپان آمد و حکم اعدام، در ساعت شش صبح را، به دستم داد. گفت: من تنها در سلول بودم با حکم اعدامی که برای ساعت شش صبح بود! بعد حال چطور کار کرده بودند که اعدام نشود. به من گفت: در آن شب در سلول، عجایبی برای من بود. نکت آنکه علمی است، این است: گفته بو قضایای بسیار سابق که برای من پیش آمده بود؛ مثال ً در خیابان در میشوید و چشمتان به کسی میافتد و میبینید؛ به تابلو نگاه میکنید و میروید؛ ده سال بعد اصال ً شما یادتان نیست. محال عادی است که شما یادتان بیاید که وقتی میرفتید با نگاه عادی آن را دیدید. ایشان به من گفت: قضایای بسیار سادهای که محال بود بهصورت عادی یادم بیاید، آن شبی که حکم اعدامم را در زندان به دستم دادند، همه ردیف بود. همه آماده بود. در چشم من مدام سان میداد. این چیزهایی که برای یوم الحسرة است، خیلی عجیب است!

غفلت، ریشه ندیدن حقائق و یوم الحسره

شاگرد: نکته علمی آن چیست؟

استاد: نکته علمی آن این است که بعضی از چیزهایی که وقتش میشود، آیه قرآن میفرماید «وَوُضِعَ الْكِتٰبُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يٰوَيْلَتَنَا مَالِ هٰذَا الْكِتٰبِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصٰىهَا»[1]؛ یعنی خدای متعال در همه ما چیزی گذاشته است، آن چیزی که الآن خیال میکنیم تمام شده و رفته است، آن تمام نشده است، الآن هم قوه‌اش هست. الآن هم کسی بخواهد، میتواند آن را احیاء کند. فقط عدم احیایش و عدم حیاتش نیست مگر با غفلت. «أُولٰئِكَ هُمُ الْغٰفِلُونَ»[2].

شاگرد: «لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هٰذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»[3] یعنی همین است.

استاد: بله؛ به نظرم آقای طباطبایی در المیزان، همین را فرموده‌اند. ایشان میگویند: برای اعجاز قرآن همین یک آیه کافی است. البته الان تردید دارم که اینجا بود یا ذیل آیه «قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰى»[4] مَلِكُ الْمُلْكِ

شاگرد: ذیل «فبصرک الیوم حدید» میگویند.

استاد: میگویند: ببینید چه دستگاهی است. تعبیر میکند: «لقد کنت فی غفلة»، صاحب المیزان مقصد تعیین میکنند. میگویند غفلت در کجا است؟؛ شما میگویید من از آن چیزی که الآن در کره ماه واقع میشود، غافل هستم، در اینجا غافل معنا ندارد. چون دسترسی ندارم. غفلت آن جایی است که اگر بخواهم ببینم، میتوانم ببینم، اما توجه ندارم. میگوید: اینجا بود اما غفلت کردم. غفلت کردم، یعنی امکان دیدنش را داشتم، اما ندیدم. خودم نخواستم. ایشان میفرمایند: آی میفرماید: وقتی در دنیا بودی، امکانش را داشتی اما خودت نخواستی. «قد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا غطائک».

---

[1]. الکهف، آیه ۴۹.

[2]. الاعراف، آیه ۱۷۹.

[3]. ق، آیه ۲۲.

[4]. سجده، آی ۱۱.

شدت صوت در سین و صاد، عامل شدت معنا در «حصر» و «حسر»

علی ای حال، مرحوم مجلسی «حسر» و «حصر» را در کنار هم آوردهاند. فرمودهاند: «و الحصر العي في المنطق وحسر البصر حسورا كل». در بحثهای لغوی هم ملاحظه بفرمایید. به کلاس جناب ابنجنی برویم. ایشان هم کلاس تشکیل داده است. هر چه سعی کنیم در کلاسهایی که علماء تشکیل دادهاند، حاضر شویم، به نفع خودمان است. کلاسی که ابنجنی تشکیل داد، در «قسم» و «قصم» و امثال آنها بود. یکی از آنها همینجا است. نمیدانم این را هم آوردهاست یا خیر. «قسم» و «قصم» را یادم هست. ایشان میگفت: صاد حرفی است که استعلاء و شدت دارد و ارتفاع دارد. اما سین اینطور نیست؛ استفال دارد. ایشان میگفت: «قصم» و «قسم» معنایشان یکی است؛ «قصم» همان «قسم» است؛ تقسیم کردن و شکستن. اگر یک چیز را خیلی عجیب و غریب و بهصورت محکم و با شدت قسمش کنید، «قصم» میشود. اما اگر تقسیم معمولی و استفال است، «قسم» است.

در اینجا هم همینطور است؛ «حصر» و «حسر». سین، کلال و حسرت است، اما حسرتی است که درجه اش پایین است. «حصر» هم واماندگی و کلال و عی است؛ هر دوی آنها خستگی هستند؛ اما به یک نحو خاصی که بالاتر است.

شاگرد: «قاصم الجبّارین» از همین باب است؟

استاد: «قاسم» یک معنا دارد، معنای «قاصم»، خیلی بالاتر است. «قاصم الجباری» یعنی جباری را که به خیالش جبروت دارد، نرمش میکند.

شاگرد: «قصاب» هم همینطور است.

استاد: بله، «قصب» برای نی است. «حسب» و «حصب». «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ»[1].

شاگرد: «صدّ» و «سدّ».

استاد: بله؛ مرحوم مجلسی در اینجا من را به یاد آن انداختند. خدا رحمتشان کند. «حصر» را که امیرالمؤمنین علیهالسلام فرمودند در کنارش «حسر» را هم مطرح فرمودند. این برای جلد هشتاد و هفت بحارالانوار بود.

در جلد چهارم بعد از اینکه «تیار» را فرمودند، فرمودهاند:

> **«وحصر الرجل كعلم : تعب ، وحصرت صدورهم : ضاقت ، وكل من امتنع من شئ لم يقدر عليه فقد حصر عنه»[2].**

«و حصر الرجل كعلم : تعب»؛ به‌معنای خسته شدن. **«و حصرت صدورهم: ضاقت»**؛ آیا واقعاً حصرت صدورهم به‌معنای «ضاقت» است؟ یعنی تنگ شد؟ ای خیر، وقتی سینه تنگ می‌شود، از خستگی است؟ لغت تنگی خیلی تفاوت دارد. «حصرت صدورهم» یعنی دیگر سینه وامانده. بله، لازمه معنای آن تنگ شدن است و الا شاید دقیقاً معنایش ضیق نباشد.**«و كل من امتنع من شئ لم يقدر عليه فقد حصر عنه ذكره الجوهری»**. این هم معنایی است که ایشان در آن جلد برای «حصر» فرمودند.

«و حصرت الأفهام»؛ فهم او می‌ماند، خسته می‌شود، **«عن استشعار وصف قدرته»**؛ از اینکه بخواهد قدرت خدای متعال را توصیف کند. هر چه می‌خواهد قدرت او را بفهمد و توصیف کند، در آخر کار می‌بیند که وامانده شد، از راه باز ماند و خسته شد و به جایی هم نرسید. چه زمانی آدم او می‌ماند؟؛ یعنی به هدف نمی‌رسد. خسته شدن به این معنا است. می‌خواهد به یک هدفی برسد، او می‌ماند و خسته می‌شود. در اینجا هم حضرت علیه السلام، می‌فرمایند فهم می‌خواهد به غایت خودش برسد اما بین راه وامانده و نفسش تمام شد. چیزی که می‌توانست او را برساند، تمام شد. از استشعار وامانده.

---

[1]. الانبیاء، آیه ۹۸.

[2]. علامه مجلسی، بحار الأنوار (بر اساس چاپ دار احیاء التراث)، ج ۴، ص ۲۲۶.